

خارج اصول فقه (1402-1403) – جلسه 51

تاریخ: شنبه 1402/10/23

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## 5- مشتق

### 5-8- اقوال در مسئله و اسناد آن‌ها

#### 5-8-2 اسناد اقوال

5-8-2-4- تحلیل و نقد اسناد قول اعمی:

پرسش: در مورد آیه لاینال، شاید چون تعبیر حضرت ابراهیم کلی بوده، خدا هم کلی را از کلیت خارج کرده است و این کاری به قصد درونی حضرت ابراهیم ندارد.

پاسخ: خود پرسشگر مطلب را بر قصد درونی ابراهیم مبتنی کرده است؛ منتها احتمالی؛ یعنی جمله‌ای که دارید با صدر و ذیل خود قابل جمع نیست؛ منتها من حدس می‌زنم مستشکل محترم نکته‌ای در ذهنشان هست که در بیانی که امروز داریم خواهیم آورد. اگر آن منظور شما است، که ما واردش می‌شویم. علی ای حال سؤالتان سؤال منسجمی به نظر نمی‌رسد.

تقریباً بحثمان تمام شد. مقدمه پنجم بحث مشتق بود و به گونه‌ای که لامزید علیه (ما ادعایمان این است) بحث شد. ادله طرفین بدون سوگیری آمد. نظر کلاس هم معلوم شد. متوجه شدید که اولاً ما خیلی کار به وضع نداریم. وضع را برای چه می‌خواهیم؟ وضع لغت. ما استعمالات شارع را می‌خواهیم و وقتی مدتی را با نصوص دینی و متون علما زندگی‌مان را سپری می‌کنیم می‌بینیم برای خصوص متلبس وضع شده. ادله اعمی‌ها هم بعضی‌های که قابل شنیدن نیست؛ مثل ادعای تبادل، ادعای عدم صحت سلب. استدلال امام هم مبتنی بر وضع مشتق للاحتمال نشد. پس ما بحثمان در واقع تمام شده؛ ولی نمی‌دانم چه قدر بحث‌ها را خارج از درس ما دنبال کردید. یک نکاتی است که من فکر می‌کنم حداقل در حد چند جلسه محدود اگر به آن بپردازیم ارزش دارد. لذا چند نکته را می‌گوییم؛ ولی بنایمان بر عبور است.

اولین نکته که مربوط به درس امروز می‌شود از بحث‌هایی است که مطرح‌شدنش برای خیلی جاها مفید است. ما یک بحث با جناب آقای نایینی داریم که مثل آچار فرانسه است. آچار فرانسه می‌گویند می‌توان با آن هر پیچی را باز کرد یا بست. حالا هر وقت وارد شدیم متوجه می‌شوید. این است که از این جهت هم نگاه کنید. نگویید بحث مشتق تمام شد و چرا خارج نمی‌شویم. بعضی نکات است که مناسب است. البته چون مناسبت است باید عبور هم کرد. این را هم قبول داریم.

نقد آقای آخوند بر تمسک به استدلال امام که کسی بگوید امام دارند راهنمایی می‌کنند ما را به وضع مشتق للاعم بیان شد و چهقدر هم جواب خوبی داد انصافاً و نکاتی که داشت؛ مخصوصاً آن مقدمه که عناوینی که اخذ می‌شود در لسان شارع سه قسم است. من به اندازه کافی آن را تبلیغ کردم؛ ولی به شما بگویم علمایی که بعد از آقای آخوند آمده‌اند و حتی قبل از آقای آخوند (ما قبلاًش را کار نداریم) استدلال به بیان امام را برای وضع مشتق للاعم مورد اشکال قرار داده‌اند. بعد از آقای آخوند نوبتی هم باشد باید سراغ آقای نایینی برویم. امروز دقت کنید من استدلال آقای نایینی را بگویم. البته اگر هم اشکال داریم تعارف نمی‌کنیم. شبهه‌مان را عرض می‌کنیم. ایشان مثل آقای آخوند معتقد است که استدلال امام به آیه لاینال برای عدم لیاقت آن سه نفر و آن‌هایی که بعد از آن‌ها آمدند برای امامت، امام اصلاً نظر به وضع مشتق للاعم ندارند؛ ابداً و امام دنبال بحث مشتق نبوده‌اند. استدلال امام را آقای نایینی این طور بیان می‌کند (من سه شماره می‌کنم حرف‌های ایشان را که بعد اگر خواستیم نقد کنیم معلوم باشد):

1. ایشان می‌فرماید آیه لاینال (یعنی مفاد آن) قضیه حقیقه لا خارجیة. از آقای نایینی سؤال می‌کنیم قضیه حقیقه چیست که شما می‌گویید قضیه حقیقه؟ می‌گوید قضیه حقیقه قضیه‌ای است که اگر موضوع آن فعلی بشود، حکم هم فعلی می‌شود. بسیاری از قضایای شرعی، قضیه حقیقه. مثلاً قرآن ندارد «انما الخمر و المیسر ... رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه»؟ این چه قضیه‌ای است؟ قرآن ندارد «السارق و السارقة فاقطعوا...»؟ قرآن ندارد «الزانیة و الزانی فاجلدوا...»؟ می‌گوییم چرا. می‌گوید تمام این‌ها قضیه حقیقه. می‌پرسیم قضیه حقیقه را شما چه معنا می‌کنید؟ می‌گوید قضیه حقیقه این است که وقتی موضوع آن در خارج فعلیت پیدا کند، حکم هم فعلی می‌شود. آقایان اگر هیچ شرابی ساخته نشود، فرض کنید در عالم شراب ساخته نشود، حکم هم فعلی نمی‌شود؛ اما به محض این‌که یک کسی یک لیتر شراب تولید کرد، حکم فعلی می‌شود. هیچ‌کس در عالم دزدی نکند، حکم السارق و السارقة فعلی نمی‌شود. به محض این‌که یک کسی دست برد به مال دیگران و شرایط حد سرقت را داشته باشد، السارق و السارقة فاقطعوا محقق می‌شود. حالا لاینال هم قضیه حقیقه که اگر ظالم بیاید لاینال می‌آید. این‌جا قضیه‌مان لاینال است دیگر. قضیه نافیه است. موجه که نیست. محقق می‌شود. پس لاینال قضیه حقیقه. قضیه حقیقه هم تعریفش معلوم شد. حالا می‌آییم خدمت قرآن. قرآن در جواب جناب ابراهیم علیه السلام<sup>1</sup> خداوند فرمود: لاینال عهدی ابداً الظالمین. این را شما معنا کنید. آقای نایینی مثلاً به یک سنی می‌گوید شما این را معنا کن. لاینال عهدی ابداً الظالمین. این اگر ظلم را کنار گذاشت، ولایت به او برسد، با لاینال عهدی ابداً درست در می‌آید؟ اگر خداوند آن بالای آسمان، بالای عرش فرمود همه بشنوند: لاینال عهدی ابداً الظالمین. معنایش این است که من تلبس آن‌ها به این لباس لاینال عهدی ابداً. این منقضی و غیرمنقضی ندارد. این معنا این است. اگر این باشد چه ربطی دارد به وضع مشتق للاعم؟ اصلاً شما فرض کن کسی که مشتق منقضی شد، حقیقتاً دیگر مشتق بر او صادق نباشد و اصلاً فرض کنید آن سه نفر و آن چهار نفر و آن پنج نفر و آن ده نفر اصلاً منقضی شد از آن‌ها، فرض اسلام هم آوردند، اما در مورد این‌ها گفته شده لاینال عهدی ابداً. پس این‌جا تلبس آن‌ها ما مراد است؛ نه تلبس دائم. تکرار می‌کنید: داشتیم قبلاً آنی که یک آن کفایت می‌کند که حکم ابدی بگیرد. اگر این طور باشد این دیگر ربطی به وضع مشتق للاعم ندارد. این فرمایش آقای نایینی. اگر

1. راجع به پیغمبران داریم که وقتی نام می‌برید اول به پیغمبر خودتان درود بفرستید. لذا دیده‌اید می‌گویند علی نبینا و آله و علیه السلام؛ ولی راجع به جناب ابراهیم هست که مستقیم به خود ایشان سلام بدهید.

اشکالی دارد باید صبر کنید تا حرف طرف روشن بشود. بالأخره طرف هم آقای نایینی است. بعد البته اگر اشکال هست، العصمة لاهلها.

اگر اجازه بدهید من الان کاری به آقای نایینی نداشته باشم. بگذارید رد بشویم و یک ربع یا ده دقیقه دیگر به آن برمیگردیم. عنوان برگه این است: «امتداد النقل علی ثالث الاسناد للرأی بالاعم»؛ یعنی سومین دلیل برای اعم که استدلال امام بود نقد شد. امروز می‌خواهد امتداد پیدا کند. نقد قبلی از آقای آخوند بود؛ اما امتدادش از آقای نایینی. یکی از کسان دیگری که به گمان ما (و الا این‌جا که خیلی‌ها حرف زده‌اند) حرفش مختصر و وزین است، استاد آقای طباطبایی است. مرحوم آقای طباطبایی در میزان (آدرس هست) می‌گوید «بعضی از اساتید ما...». من یک مدتی دنبال بودم که ببینم این بعض اساتید که‌ها بوده‌اند که ایشان می‌گویند بعض اساتذنا (حالا شاید اتفاقی بود) در دوماهنامه کیهان اندیشه پیدا کردم.<sup>1</sup> میزان ندارد؛ ولی آدرسی که دادم نگاه کنید، مرحوم آقای سیدحسین بادکوبه‌ای، از اساتید آذربایجان ایشان، استدلالی که به آیه می‌کند، خیلی معروف است و من هم روز سه‌شنبه اشاره کردم. نگویید چرا تکرار می‌شود. چون امروز یک نقدی می‌خواهیم وارد کنیم و فضای بحث را عوض کردیم و رفتیم در امتداد نقد اشاره می‌کنیم. ایشان خیلی روان می‌گوید جناب ابراهیم وقتی درخواست کرد از خداوند «و من ذریتی» (می‌دانید که این «و من ذریتی» درخواست است. صرف این نیست که حالا مثلاً «و من ذریتی» فرموده باشد؛ نه، وقتی فرمود که جاعلک للناس اماماً خواست مثلاً ایشان چانه بزند. پیش خدا که آدم چانه بزند که اشکال ندارد. آیا در ذریه من هم امامت می‌رود؟ می‌خواست خوش‌حال بشود و چشمش روشن بشود که بعد جواب آمد که «لاینال عهدی الظالمین.» با توجه به این‌که ذریه‌های او اقسامی داشتند، آیا برای ذریه‌ای تقاضا کرد که همه عمرش ظالم باشند؟ یا کسی که اصلاً آلوده به ظلم نشود؟ مثل جناب رسول خدا. خب رسول الله از طریق اسماعیل از ذریه ابراهیم است دیگر. قهراً ائمه ما همه نسلشان به جناب ابراهیم می‌رسد؛ چون همه می‌خواهد از طریق عبدالمطلب برود بالا، می‌رسد به جناب ابراهیم. آیا برای این‌ها تقاضا کرد؟ برای آن‌هایی که اول تا آخر عمرشان آلوده به ظلم و معصیت؟ یا آنی که اول عمرش ظالم، آخر عمرش که می‌خواهد به امامت برسد غیر ظالم یا بالعکس؟ قسم پنجم که نداریم. آقای بادکوبه‌ای برهان می‌آورد. می‌گویند تقسیمی که حاصر عقلاً، محکم‌ترین تقسیمات است. جناب ابراهیم که برای ذریه ظالمش من الاول الی الآخر که تقاضا نکرد. برای ذریه‌ای که اول عمر سالم است و آخر عمر آلوده می‌شود، زمان امامت آلوده می‌شود که تقاضا نکرد. برای دو گروه اگر بگوییم تقاضا کرده: یکی کسانی که همه عمر صالح هستند مثل رسول خدا و آن‌هایی که اول عمر ظالم هستند و بعد موقع زمان امامت و نبوت جا می‌افتند و دیگر ظلم را کنار می‌گذارند و خداوند از این دو گروه یکی را دارد رد می‌کند. این ظالمین آیه ظالم تمام عمر نیست؛ چون ابراهیم از او

---

1. و من حالا همین‌جا در پیرانتز عرض کنم که من روی این روش نقد دارم. شما می‌گویید بعض اساتذنا و شما هم اساتید متعدد دارید. خب اسم ببرید. حالا یک دفعه آدم می‌خواهد نقد بکند، اخلاقاً بزرگان ما خیلی متأدب به ادب بودند که اگر می‌خواهند نقد کنند و مورد نقد هم کلام استادشان است اسم نیاورند که حرمت استاد و شاگردی حفظ بشود؛ اما شما که نمی‌خواهید نقد کنید. می‌خواهید تأیید کنید. چون بعد از آن من ندیدم که ایشان نقدی بکنند. چرا این را مرسل بکنیم؟ ولی خب یک رسمی بوده در بزرگان ما. اگر غیر از آقای طباطبایی بود می‌گفتم مثلاً [اشکالی ندارد]. ایشان خیلی بزرگ بوده. قدیس بوده. همین قدر به شما بگویم. ما توفیق درس ایشان را پیدا نکردیم؛ ولی من می‌دیدم بعد از ظهرهایی که در یک ساعت مقرری ایشان مشرف می‌شد حرم و برمی‌گشت. سال اول یا دوم طلبگی ما در قم من ایشان را می‌دیدم؛ عرض ارادت هم داشتیم؛ ولی به هر حال حالات خاصی داشت ایشان. انسان پاکیزه و نفیسی بود رضوان الله علیه و علیهم؛ ولی خب کار به نظر ما که یک پژوهشگر هستیم این کار کار دقیقی نیست و شما هم این کار را نکنید. دیده باشید من معمولاً یک وقت یک چیزی می‌خواهم بگویم حتماً سندش را می‌آورم که از آن ارسال برود بیرون. خیلی فرق می‌کند.

سؤال نکرد. ظالم آخر عمر هم نیست. ظالم اول عمر است که آخر عمر صالح می‌شود. همین را هم خدا فرمود لاینال. فبقی قسم واحد و آن هم ذریه جناب ابراهیم که در تمام عمر با سلامت و صلاح و سداد زندگی کردند. این‌جا است که عصمت ائمه در می‌آید. ما یک اختلافی که با اهل تسنن داریم همین است. آن‌ها عصمت نبی را قبول دارند. حالا بگذریم که چه چیزهایی هم به پیغمبر نسبت می‌دهند که بالأخره با شأن نبوت سازگار نیست؛ اما نهایتاً آن‌ها می‌گویند خلاف مروت است، نه خلاف تقوا. لذا عصمت پیامبر را قبول دارند؛ یا بگوییم عصمت انبیا (چون در تعبیر بعضی‌هایشان عصمت انبیا هست)؛ ولی می‌دانید که عصمت ائمه اثنی‌عشر را برخلاف آن‌چه خودشان دارند در معتبرترین کتاب‌هایشان قبول ندارند. حالا آن‌ها بحث‌های اعتقادی بماند. اما این آیه دلالت می‌کند علی عصمة الامام. عصمت مطلقه یعنی از اول عمر تا آخر. چون می‌دانید بحثی است که امام باید قبل از امامتش هم معصوم باشد؛ ما می‌گوییم آره. نمی‌تواند یک عمری معصیت کند و بعد زمان امامت دیگر کنار بگذارد. این هم استدلال جناب ایشان. البته آقای بادکوبه‌ای اصلاً بحثش بحث مشتق نبوده تا بخواد ثابت کند یا ثابت نکند؛ ولی در هر صورت این مطلب هم گفته شده.

اگر به من بگوییم که استدلال آقای آقا سیدحسین بادکوبه‌ای را شما چه حساب می‌کنی، من می‌گویم برهان عقلی و فلسفی فرمایش امام است. امام بیانشان را دیدید. در آن دو روایتی که در پاورقی آمده بود استدلال امام را دیدید؛ البته در متن هم آقای آخوند آورده بود (نقل به معنا). استدلال امام استدلال نقلی است. بیان آقای بادکوبه‌ای استدلال عقلی است.

قرار شد بیان برخی از اعظام را در ادامه فرمایش آقای آخوند بیاوریم. همه هم در یک نقطه شریک هستند: امام در مقام وضع مشتق نیستند. امام دنبال اثبات وضع مشتق للاحص نیستند. البته بگوییم برای اثبات وضع مشتق للاحص هم امام نیستند. ربطی ندارد. می‌دانید که محکم‌ترین دلیل اعمی‌ها این بود؛ چون بنا شد تبادر که راه به جایی نبرد. عدم صحت سلب که تا دلتان بخواد نقض دارد.<sup>1</sup>

---

1. من واقعاً نمی‌دانم چرا بعضی وقت‌ها بعضی از بزرگان شوخی‌شان می‌گیرد. مثلاً شما که می‌دانید تبادر درست نیست، می‌دانید عدم صحت سلب درست نیست. اگر در چهار مثال هم درست باشد، در چهارصد مثال نقض می‌شود، آن وقت چطور می‌خواهی مطلب را ثابت کنی؟ به هر حال می‌دانید دانش هم هی رفته جلو پیشرفت کرده. من بعضی از شما فضلا را کمتر از خیلی از اساتید نامی نمی‌دانم؛ حالا شما منظور ده سال دیگر شما با این شکلی که پیش می‌روید، اگر این گوشی و ... اجازه بدهد. این‌طوری است. دانش هی پیش می‌رود؛ منتها خب این حجاب معاصرت که مثلاً تا صحبت می‌شود می‌گوید حوزه هم حوزه قدیم. چرا این طوری جفا می‌کنیم؟ بله، حوزه قدیم خیلی امتیاز داشت و حوزه الان هم خیلی مشکل دارد؛ اما همان زمان هم این‌ها مشکل داشت. نمی‌دانم چرا بعضی‌ها این قدر [گلابه می‌کنند]. یک عبارتی ابن‌هشام دارد. یک یا دو بار تا حالا گفته‌ام. برای بعضی‌هایتان حتماً جدید است. مرحوم ابن‌هشام در یک‌جای مغنی اللیبیب (نمی‌دانم در مغنی الادیب هست یا نه. شاید حذف شده باشد. لذا شما اگر مغنی اللیبیب را نخوانده باشید، این را شاید ندیده باشید.) دارد «فلان رجل کنتی». من این قسمت را شیراز خواندم. استاد شیراز ما به این‌جا که رسید می‌گفت: کنتی، کنتی، کنتی. اصلاً نتوانست این را بخواند. طبق معمول عقلی که نبود ما بنشینیم و فکر کنیم و ببینیم چیست. نفهمیدیم. تا بعداً که مقداری زمان گذشت، فهمیدم این اصلاً یک ضرب‌المثل است. عرب به شخصی که هی می‌گوید «کنت کذا»، مثلاً نگاه به پسرش می‌کند و می‌گوید «تو جوان هستی؟ خاک بر سرت. من هم سن‌وسال تو بودم چه می‌کردم.»، تعبیر «کنتی» را به کار می‌برد؛ کسی که می‌گوید «کنت کذا»، نمی‌گوید «اکون کذا» یا «ساکون کذا»، فقط می‌گوید در گذشته این‌طور بودم. بعضی‌ها کنتی هستند. هیچ‌کارش هم نمی‌شود بکنیم. به قضاوت می‌رسد راجع به مردم می‌گوید مردم هم مردم قدیم. البته بعضاً هم درست می‌گویند؛ نمی‌خواهم بگویم اشتباه است؛ اما نکته این است که افراط بشود در این قضیه و بعد دیگر ظرفیت‌های فعلی دیده نشود؛ نه فقط با دو دست، بلکه با دو دست و دو پا می‌زنند در سر وضع موجود، طلبه موجود، دانشجوی موجود. می‌گوید دانشگاه هم دانشگاه فلان. قبول داریم بالأخره یک امتیازاتی از بین رفته. ما که نمی‌توانیم تعصب داشته باشیم؛ اما این‌طوری هم که وانمود می‌شود نیست. بگذریم. از این‌جا شد که چطور بعضی‌ها بعضی استدلال‌ها را می‌کنند که امروزه خیلی موقعیت ندارد. گفتیم در واقع دانش پیش رفته. این طبیعی کار است.

به نظر شما حرف آقای نایینی را بپذیریم یا نپذیریم؟ دو اشکال چاق بر فرمایش آقای نایینی وارد است. اشکال اول این است که آقای نایینی طوری صحبت می‌کند مثل این‌که آیه ابدأ دارد؛ ولی در قرآنی که ما این‌جا داریم ابدأ ندارد. البته این سابقه را آقای نایینی یک قدری در نقد آیات دارند. یک فائی اضافه کنند، واوی کم کنند، واو را ثم کنند، ثم را فاء کنند. مخصوصاً من هم ابدأ را پررنگ کردم که بعد بگویم کجا آیه ابدأ دارد. می‌دانید که اگر ابدأ داشته باشد، حرف آقای نایینی درست می‌شود. چون خدا فرموده کسی که یک آن متلبس به لباس ظلم بشود، ابدأ دیگر امام نمی‌شود. یعنی ولو لباس ظلم را در بیاورد، عادل هم بشود و دیگر نتوانیم به او ظالم بگوییم. چون یک آن کافی است برای ابدأ. یک آن کافی است برای ابدأ؛ ولی آیه ابدأ ندارد. البته ایشان بعدش غایه الامر دارد (عبارت را ببینید. چون برگه نداشته‌اید شاید ندیده‌اید). غایه الامر درست است؛ ولی غایه الامر چیزی غیر از بیان آقای آخوند نیست. می‌دانید چه می‌خواهم بگویم؟ می‌خواهم بگویم ایشان اول کلامش با آقای آخوند فرق می‌کند؛ ولی مبتنی بر این است که آیه ابدأ داشته باشد؛ ندارد. آخر کلامش با آقای آخوند یکی می‌شود. نتیجه می‌گیریم که بخش صحیح کلام آقای نایینی چیزی بیشتر از بیان آقای آخوند نیست.

این ساده بود. این را باید روی برگه ببینید. آنی که ما با ایشان کار داریم و فکر نمی‌کنم در غیر این کلاس بشنوید (این را حمل نکنید بر این‌که ما می‌خواهیم تعریف کنیم از کلاس و بیان کلاس و ... این‌ها را دور بریزید. می‌خواهم گوشی دست شما بدهم که دقت بکنید و اگر جای دیگری خلاف این را شنیدید که می‌شنوید، حواستان باشد). این است که آقای نایینی فرمود «لاینال عهدی الظالمین» قضیه حقیقیه. درست است؟ اصلاً می‌خواهید یک لحظه ص 239 را نگاه کنید: «ان هذه القضية من القضايا الحقیقیة (می‌گوییم قضایای حقیقیه چه هستند؟ برایتان تعریف می‌کند. می‌فرماید قضیه حقیقیه فعلیت حکم در آن به فعلیت موضوع است. برایتان مثال زدم. اگر شراب صد هزار سال تولید نشود، حکم حرمت شراب فعلی نمی‌شود؛ اما اولین قطره شراب که تولید شد (موضوع: شراب) حرمت می‌آید. مثال دیگر هم زدم. خیلی عجیب است. ایشان فعلیت حکم را این‌طور معنا کرده‌است. آقای آخوند این‌طور معنا نمی‌کرد. آقای نایینی می‌گوید فعلیت حکم همین است: وقتی موضوع آن محقق بشود. یک کسی مجتهد نیست. درس می‌خواند مجتهد می‌شود. تا مجتهد شد، جواز تقلید نسبت به این آدم فعلی می‌شود و تا مجتهد نشده، جواب یا وجوب تقلید فعلی نیست. حالا هر چه می‌خواهید مثال بزنید. حالا از شما سؤال می‌کنم: طبق مبنای آقای نایینی، قضایای شرعی چه قضیه‌ای است؟ حقیقیه. الان شما بروید بیرون فیضیه (دارالشفای) از بیست استاد که سؤال کنید، قاعدتاً هر بیست تا همین حرف را می‌زنند. می‌گویند قضایای شرعی قضایای حقیقیه است. می‌گوییم چرا خارجیه نیست؟ می‌گویند خارجیه باید مربوط به افراد موجود باشد. قضیه خارجیه مثل این‌که من بگویم آن سه نفر را اطعام کن. باید موضوع در خارج محقق باشد. شرط قضایای خارجیه تحقق موضوع در زمان نسبت است. در حالی که قضایای شرعی تحقق موضوع در زمان نسبت نمی‌خواهد. بیش از 1400 سال پیش گفته شده شراب حرام است؛ قضیه حقیقیه. مثلاً اگر گفتند «این اسیر را آزاد کن.» یا «این اسیر را گردن بزن.» یا «این اسیر را نگذار فرار کند.» این‌ها می‌شود قضایای خارجیه. قتل من فی العسکر. این‌جا خارجیه است؛ اما اگر گفتند به طور کلی هر اسیری اگر در جنگ دستگیر بشود، باید کشته شود، به طور کلی، برای همه زمان‌ها می‌گویند این قضیه چیست؟ حقیقیه است. من یک کلمه عموم آوردم در عبارت، این‌ها حساب شده است. چون بعضی از قضایای شرعی می‌دانید که قضایای سلطانی است. یعنی حکم حکومتی پیامبر است. حکم حکومتی امیرالمؤمنین است. این‌ها می‌شود خارجیه؛ ولی تمام احکامی که دائم است و مخصوص افراد در خارج نیست، این‌ها می‌شود قضیه چه؟ خارجیه.

اگر کسی به شما بگوید قضایای حقیقیه داریم و خارجیه (البته یک چیز دیگر هم داریم: ذهنیه. آن را رها کنید). قضایای حقیقیه فلان و فلان که کار نداریم و قضایای شرعی حتی مثل لاینال، قضیه حقیقیه، یعنی ادعا کند قضایای شرعی قضیه حقیقیه است (غیر از سلطانی و حکومتی که آن را کنار بگذارید). می‌پذیرید؟ اگر از اساتید هم سؤال بکنید این مشهور است. قم این را می‌گوید. نجف این را می‌گوید. نجف گذشته این را می‌گفته. نجف حالا این را می‌گوید. فقط یک نفر من پیدا کردم که روی این موضوع دبه داشته باشد؛ البته ممکن است دیگران هم داشته باشند. از بزرگان ایستاده بر قله آقای عراقی را پیدا کردم. فردا بحث‌های خوبی داریم. اصلاً فارغ از بحث مشتق همین را می‌خواهیم رسیدگی کنیم.

الحمد لله رب العالمین.